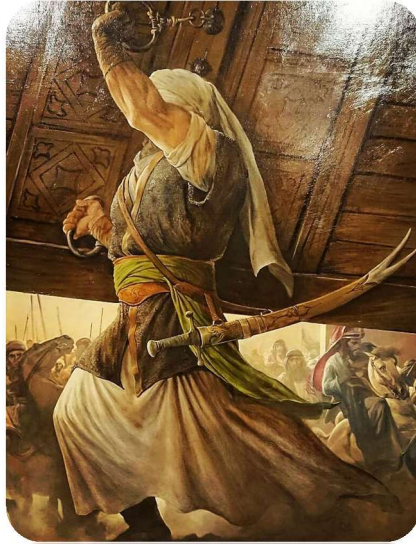


پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و آلِهِ و الرَّضِیَّ عَنْهُ :

اگر تمام درختان قلم و تمام دریاها مرکب و تمام جنیان حسابگر و تمام انسانها نویسنده شوند، نمی توانند فضائل علی بن ابیطالب علیه السلام را به شمارش درآورند.^۱



۱. مناقب خوارزمی ص ۳۲. مسند الفردوس ابن شیرویه حنفی ج ۳ ص ۸۱. ینابیع الموده ج ۱ ص ۳۶۴

کوچکتر از آنیم که چون مایی در صدد آن باشد که دم از علی علیه السلام و آل علی علیهم السلام بزند و از ایشان بنویسد و بگوید. شخصیتی که حتی مردمانی از دیگر ادیان را وادار به اقرار کردن بر بزرگی و کرامت خویش کرده و از هر دسته و گروهی، چه انسان و چه جنیان و فرشتگان، عاشقانی دارد که جان را بی ارزش ترین چیز برای فدا کردن در راهش می دانند.

علی علیه السلام فقط مختصّ به شیعه نیست! ایشان سرمشق و الگوی هر انسانی است که به دنبال سعادت ابدی می گردد و در زندگی خویش به دنبال حقیقت و درستی کار است. این بار در مقدمه ی این جزوه، از آیات و روایات متعدد و متواتری که در مورد این امام همام است مانند حدیث کساء، حدیث ثقلین، حدیث سدّ الابواب، آیه ی تطهیر، حدیث منزلت، حدیث غدیر و ... می گذریم و توجه شما را به « جُرج سمعان جُرداق



« معروف به جرج جرداق، نویسنده ی معروف مسیحی که در سال ۱۹۲۶ میلادی در منطقه « مرجعیون » لبنان و در یک خانواده مسیحی ارتدوکس و اصیل متولد شده بود، جلب میکنیم. او بیش از ۲۰۰ بار نهج البلاغه را خوانده و در سن سیزده سالگی، بخش اعظمی از نهج البلاغه را حفظ بود. این نویسنده ی مسیحی در پشت جلد یکی از کتابهایش چنین نوشته است:

" ای علی علیه السلام ! اگر بگویم تو از مسیح؛ بالاتری، دینم نمی پذیرد و اگر بگویم او از تو بالاتر است، وجدانم نمی پذیرد! نمی گویم تو خدا هستی! ولی تو چه بشری هستی؟! و من نمیدانم تو چگونه بشری هستی! پس خودت به ما بگو ای علی علیه السلام تو کیستی؟! "

از کشورهای حاشیه ی خلیج فارس و مصر به این نویسنده پیشنهاد شد که در مورد عُمَر و دیگران بنویسد که او نپذیرفت و در طی صحبت‌هایی که طرف مقابل را نرنجاند پیشنهادشان را رد کرده و گفت من پس از علی علیه السلام کسی را شایسته ی نوشتن ندیدم و تصمیم گرفتم که جز در مورد علی علیه السلام ؛ ننویسم که تا پایان عمرش نیز بر سر این عقیده و حرفش ماند. از جمله تالیفات این نویسنده ی بزرگ مسیحی که در مورد امیرالمؤمنین علی علیه السلام است، کتاب « صوت العدالة الانسانية » می باشد که کتابی پنج جلدی است و هادی خسروشاهی آن را با عنوان « امام علی علیه السلام ؛ صدای عدالت انسانی» به فارسی ترجمه و چاپ کرده است. او در این کتاب عاشقانه به تفکر انسانی و دوران زمامداری نخستین امام شیعیان پرداخته است. این نویسنده لبنانی در کتاب " صوت العدالة الانسانية " درباره علی علیه السلام چنین می نویسد: ای دنیا چه می شد اگر همه نیروهایت را در هم می فشردی و دوباره شخصیتی مانند علی علیه السلام ؛ با آن عقل، قلب، زبان و شمشیر نمودار می کردی؟

علی علیه السلام ، فرمول کیهانی بی مانند برای تفکر انسانی برگرفته از قوانین ثابت است که زمان و مکان از جوهر آن نمی‌کاهد. او یک دانشمند، عالم و ادیب در شخصیتی واحد است. " جرداق درباره ی امام علی علیه السلام در تفکر مسیحیت می‌نویسد: " اگر به برخی از آثار اروپایی در قرون وسطی به ویژه ایتالیا نگاهی بیندازیم درمی‌یابیم که بسیاری از مردم به امام علی علیه السلام ؛ به دلیل شباهت سخنان و روش امام به مسیح؛ ، به عنوان یک قدیس می‌نگرند."

او در مورد آشناییش با این امام همام می‌گوید: " پدر من از کودکی علی بن ابی طالب علیه السلام را دوست داشت و می‌گفت، اگر علی بن ابی طالب علیه السلام پیامبر بود من از دین او پیروی می‌کردم. مادرم هم شخصیت علی بن ابی طالب علیه السلام را ستایش می‌کرد و می‌گفت: علی علیه السلام انتقام مسیح؛ را از یهود در خیبر گرفت. در ایام نوجوانی به سراغ این شخصیت بزرگ رفتم و به مطالعه درباره شخصیت علی بن ابی طالب علیه السلام پرداختم؛ بله، تمام خوبی‌ها را در امام شما یافتم، پیشوای شما نمونه ی کامل از یک انسان نمونه است."

اما سوالی که بلافاصله در ذهن ما ایرانیان به عنوان اولین سوال شکل می‌گیرد، این است که آیا جرج جرداق بالاخره شیعه شد یا نه؟

او خود در آخر عمرش چنین به این سوال جواب میدهد که " معنای تشیع نپذیرفتن هر آنچه که انسان را از طریق سازمانها و قوانین اجتماعی و سیاسی آزار می‌دهد، است. معنای تشیع دست رد زدن به سوء استفاده و بهره‌گیری انسانی از انسان دیگر و یا گروهی از گروهی دیگر است. تشیع، انقلاب علیه تمام حکومت‌هایی است که با زور به دنبال این اعمال هستند. حوادث شرق همه گویای این مطلب هستند. انقلاب تشیع و شیعیان بر مظالم حکام در تاریخ جز برای عدالت انسانی و رحمت و مودت، طرفداری از مستضعفان و سرباز زدن در مقابل ظلم نبوده است. مسیحی یا مسلمان بودن تفاوتی نمی‌کند؛ مهم این است که بتوانیم انسان پاکی بوده و به آموزه های پیامبران آسمانی عمل کنیم. اسم‌ها برای من مهم نیست؛ من عاشق مرام و انسانیت علی علیه السلام بوده و هستم و باید بگویم که من خود را از شیعیان علوی می‌دانم. "

چگونه می‌شود که بعد از گذشت حدود هزار و چهارصد سال، یک مسیحی دل‌باخته ی علی علیه السلام می‌شود اما از امت مسلمان هنوز افرادی پیدا می‌شوند که از روی جهل نسبت‌های ناروا به حضرتش می‌دهند و یا کسانی در گذشته با اجماع در سقیفه، حق او را غصب می‌کنند و ایشان را بیست و پنج سال خانه نشین می‌کنند؟! آیا این نیست جز جهل،

۱ . <https://www.parsnews.com> . <https://shafaqna.com> .

و ... <https://www.khabaronline.ir>

کینه و دشمنی؟ این تعصب خشک و منطقی پوشالی انسان را تا کجا می برد و این افراد اگر به روز قیامت و برانگیخته شدن اعتقاد دارند، چه جوابی برای خداوند و رسول الله ﷺ آماده کرده اند و با چه رویی در روی حضرتش خواهند نگریست؟!

پس از گذراندن مقدمه ای کوتاه در مورد امیرالمؤمنین علی علیه السلام؛ در نگاه یک مسیحی، نگاه شما را به خواندن مناظره ای جذاب در مورد خلافت بلافصل امیرالمؤمنین علی علیه السلام و حقانیت ایشان جلب میکنیم و امید داریم که چراغ راهی باشد برای افرادی که از تعصب بی منطق بدورند و به دنبال حقیقت می گردند.

مناظره ی جذاب عالم شیعی با علماء بغداد:

این مناظره بسیار طولانی است و مدت سه روز به طول انجامید که ما خلاصه ای از این مناظره را که از کتاب «حکایات و مناظرات محمد رضا منصورى، صفحات ۲۳۴ الی ۳۳۱» است، می آوریم:

روزی یکی از علمای سرشناس و سادات جلیل القدر شیعه به نام «سید حسین بن علی علوی» جهت ملاقات و گفتگو به حضور «ملکشاه سلجوقی» پادشاه وقت رسید. در پایان این دیدار هنگامی که آن

دانشمند از نزد شاه مرخص می گردید، توسط یکی از حضار مجلس با اشاره مورد تمسخر و استهزاء قرار گرفت. ملکشاه که خود متوجه این حرکت ناهنجار شده بود، رو به آن شخص کرد و گفت: علت مسخره کردن شما چه بود؟!

آن شخص گفت: این مرد یک آدم پلید و ناپاک است و از جمله کافرانی است که مورد غضب الهی می باشد.

شاه با تعجب پرسید: چطور؟ مگر او مسلمان نیست؟!

آن مرد: خیر قربان! او یک فرد شیعی است.

شاه: شیعی؟! مگر شیعه یکی از فرقه های مسلمانان نیست؟!

آن مرد: خیر قربان! آنها خلافت ابوبکر، عمر و عثمان را قبول ندارند.

شاه: یعنی چه؟! مگر مسلمانی پیدا می شود که خلافت آن سه نفر را قبول نداشته باشد؟!

آن مرد: آری! همین شیعه ها هستند که آنها را قبول ندارند.

شاه: اینان اگر خلافت صحابه را نپذیرفته اند، چگونه مردم آنها را مسلمان می خوانند؟!

آن مرد: قربان! بنده هم برای همین عرض کردم که اینها کافرند.

شاه مدتی در اندیشه فرو رفت، سپس دستور داد « نظام الملک وزیر» را حاضر کنند تا حقیقت امر برایش روشن شود...

نظام الملک: قربان! میان سنی مذهبیان در مسلمان بودن این فرقه اختلاف است. برخی آنها را مسلمان می دانند، زیرا به وحدانیت خدا و رسالت ختمی مرتبت حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ گواهی می دهند، نماز می خوانند و روزه می گیرند. ولی گروهی دیگر اینان را کافر و خارج از اسلام می شمارند.

شاه: جمعیت آنها چقدر است؟

وزیر: تعدا آنها را دقیقاً نمی دانم ولی تقریباً نیمی از جمعیت مسلمانان را تشکیل می دهند.

شاه با کمال تعجب: یعنی می گوئید که نیمی از مسلمانان کافرند؟! ... صلاح میدانم شما شخصاً اقدام کنید و علمای طرفین شیعه و سنی را احضار نمایید و یک مجلس بحث و مناظره از آنها تشکیل دهید که خیلی بجا خواهد بود و ما نیز به حقیقت امر واقف خواهیم شد... آقای وزیر! به نظر من کاملاً بجاست که مجلس بحثی از علمای طرفین ترتیب بدهید... تا چنانچه حق را با سنی مذهبیان دیدیم، شیعیان را با نیروی زور و قوه ی

قهریه به مذهب عامّه (سنّی) درآوریم... یا آنها را با نصیحت و اندرز به سوی خود دعوت می‌کنیم و آنها را جهت جلب دل‌هایشان، با مال و منال تطمیع خواهیم نمود تا با این کار خدمتی به اسلام و مسلمین کرده باشیم...

شاه به وزیر پانزده روز برای برپاشدن این مجلس فرصت داد. در خلال این مدت که مصادف با ماه شعبان بود، نظام الملک وزیر، ده نفر از بزرگان علمای عامّه با ده نفر از دانشمندان بزرگ شیعه را در مدرسه ی نظامیه ی بغداد گرد هم آورد و پس از بحث و مشاوره مقرر شد که مجلس با شروط زیر تشکیل گردد:

اولاً: بحث و مناظره جز وقت نماز، غذا و استراحت لازم، از بامداد تا غروب آفتاب ادامه داشته باشد.

ثانیاً: مناظرات باید از روی مدارک موثّق و کتابهای معتبر و مستند باشد و نه از روی شنیدنی‌ها و شایعات.

ثالثاً: تمام بحث‌ها و مذاکرات در مجلس، باید نوشته و ضبط گردند.

بالاخره روز موعود فرا رسید و علمای عامّه و شیعه در دو طرف مجلس جلوس نمودند. وزیر مجلس را پس از حمد و ثنای الهی و درود بر حضرت محمد ﷺ و خاندان طاهرینش آغاز کرد و گفت:

اولاً: بحث و مناظره با ادب و نزاکت توأم باشد.

ثانیاً: مقصود و هدف طرفین تنها کشف حقیقت و جستجوی راه حق بوده نه برتری و تفوق و جدال.

ثالثاً: هیچ یک از صحابه ی رسول خدا ﷺ به زشتی نام برده نشوند.

در این هنگام بزرگ علمای عامّه ملقب به « شیخ عبّاسی » رشته ی سخن را به دست گرفت و این چنین آغاز کرد: من نمی توانم با افراد مذهبی که تمامی صحابه ی رسول خدا ﷺ را کافر می دانند بحث و گفتگو کنم.

« سید حسین بن علی » ملقب به « علوی » که از علمای بزرگ شیعه ی آن روز به شمار می رفت رو به عبّاسی کرد و گفت: آقا جان! بفرمایید اینان چه کسانی هستند که تمامی صحابه را کافر می دانند؟!

عبّاسی: همین شما شیعه ها هستید که همه ی صحابه ی رسول خدا ﷺ را تکفیر می کنید.

علوی: این گفته ی شما خلاف واقع است. آیا مگر علی علیه السلام و عباس و سلمان و ابن عباس و مقداد و ابوذر رضی الله عنهم و غیر ایشان از صحابه نبودند؟ آیا ما شیعه ها همه ی آنها را کافر می دانیم؟!

عبّاسی: مقصود من از همه ی صحابه، ابوبکر و عمر و عثمان و پیروانشان می باشد.

علوی: شما با تناقض گویی خود، سخنانتان را نقض کردید! شما اول می گوئید شیعیان همه ی اصحاب رسول خدا ﷺ را کافر می دانند؛ بعد می گوئید بعضی از صحابه را؟! ... بنابر این آقای عبّاسی! ثابت شد که این گفته ی شما کذب محض و یک دروغ آشکار است...

عبّاسی: آیا شما شیعیان، ابوبکر و عمر و عثمان را لعن و دشنام نمی دهید؟... پرواضح است کسی که صحابه را دشنام دهد و به آنها ناسزا بگوید مُرتد و کافر خواهد بود...

علوی: ... آیا شما قبول ندارید کسی را که رسول خدا ﷺ او را لعن کرده، مستحق لعنت کردن باشد؟

عبّاسی: چرا! قبول دارم.

علوی: پیامبر اکرم ﷺ ابوبکر و عمر هر دو را لعنت فرموده است.

عبّاسی: در کجا پیامبر آنها را لعنت کرده است؟! این نسبت دروغ دادن به رسول الله ﷺ است. پناه می بریم به خدا از چنین افترايي!!

علوی: در کتب عامّه (سنّی مذهببان) آمده است: " رسول خدا ﷺ سپاهی را به فرماندهی اُسامهٔ بن زید فراهم نمود و ابوبکر و عمر را جزو افراد آن سپاه قرار داد. سپس فرمودند: خدا لعنت کند کسی که از سپاه اسامه تخلف ورزد و در آن شرکت ننماید. "

و مسلماً ابوبکر و عمر به تصدیق تمام کتب و سیره ها و تواریخ، هر دو از سپاه اسامه تخلف ورزیدند و در آن شرکت نمودند^۲؛ بنابراین لعنت پیامبر ﷺ شامل حال آن دو گردید. گذشته از اینها اگر لعن و دشنام صحابه ی پیامبر ﷺ حرام و سبب کفر و ارتداد می شود، چرا شما معاویه بن ابی سفیان را کافر نمی دانید و چرا حکم به فسق و فجورش نمی دهید در حالیکه معاویه مدت چهل سال امیرالمؤمنین علی علیه السلام را لعن و ناسزا گفت و بعد از او نیز هتک آن حضرت تا هفتاد سال ادامه داشت! در حالی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: " هرکس علی؛ را دشنام دهد مرا { و در بعضی از روایات : خدا را { دشنام داده است.^۳ "

شاه: بسیار خوب؛ مطلب دیگری را عنوان کنید.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۶ ص ۵۲ . فتح الباری ابن حجر عسقلانی ج ۱۳ ص ۵۸ . تاریخ طبری ج ۳ ص ۱۸۸ . تاریخ ابن عساکر ج ۲ ص ۲۹۱ و ...
۳. مسند احمد بن حنبل ج ۳ ص ۴۸۳ . مجمع الزوائد هیثمی ج ۹ ص ۱۲۹ . تاریخ کبیر بخاری ج ۶ ص ۳۰۷ . انساب الاشراف بلاذری ص ۱۴۶ و ...

عبّاسی: یکی از بدعت‌های شما شیعیان این است که قرآن را قبول ندارید!

علوی: خیر! بلکه این از بدعت‌های خود شماست که عملاً قرآن را قبول ندارید به دلیل اینکه خودتان می‌گویید: قرآن را عثمان جمع آوری کرده است!! و من از شما می‌پرسم: آیا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تا این اندازه نسبت به محافظت از قرآن و دستورات الهی دور اندیش نبود؟! ... و لازم نمی‌دید که قرآن را جمع آوری کند تا اینکه باید عثمان بعداً بیاید و آن را گردآوری نماید؟! پس چگونه بود که خود ایشان به اصحاب و قومش مکرر می‌فرمود که قرآن را ختم کنید... آیا این معقول است که حضرتش امر به ختم قرآنی بفرماید که هنوز جمع آوری نشده است؟! و آیا تمامی مسلمانان در وادی ضلالت به سر می‌بردند تا اینکه آقای عثمان آمد و آنها را از گمراهی نجات داد؟!... اعلیحضرت مستحضر باشند که شیعه را عقیده بر آن است که قرآن در زمان حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله جمع آوری گردیده؛ نه یک حرف کم و نه یک حرف زیاد... ولی عامّه می‌گوید: ... رسول الله صلی الله علیه و آله آن را گردآوری نکرده، بلکه این جناب عثمان است زمانی که به حکومت رسید و امیر شد، اقدام به جمع آوری آن نمود...!

عبّاسی: اعلیحضرت! آیا مسموع خاطر افتاد که این مرد چه می‌گوید؟

عثمان را خلیفه نمی‌داند، بلکه او را امیر می‌خواند!

علوی: آری! عثمان خلیفه نبود. شیعه اصل خلافت هر سه - ابوبکر، عمر و عثمان - را باطل و ناحق می داند.

شاه با تعجب: چطور؟!... چرا و به چه دلیل؟!

علوی: زیرا عثمان توسط شورای شش نفره ای که عمر آنها را تعیین کرده بود به حکومت رسید و تازه از جمع شش نفره ی آنها، تنها دو یا سه نفر به او رأی دادند و تمام افراد شورا وی را انتخاب نکرده بودند. بنابراین قانونی بودن خلافت عثمان مستند به عمر است و از طرفی عمر نیز خود به وصیت ابوبکر به حکومت رسید و قانونی بودن خلافت او تنها مستند به یک نفر که ابوبکر باشد گردید و خود ابوبکر توسط یک گروه کوچک، با زور و ارباب، انتخاب و حکومت را (با اجماع چند نفر در سقیفه) به دست گرفت و بدین جهت عمر در حق او می گفت: " بیعت کردن مردم با ابوبکر امری تصادفی و کاری بی رویه بوده و یکی از کارهای زمان جاهلیت پیش از اسلام به شمار می رود. خداوند مسلمانان را از شر آن محفوظ بدارد و از آن به بعد هر کس به این شیوه انتخاب شد، او را بکشید. " ۴

۴ . صحیح بخاری ج ۸ ص ۲۵ . فتح الباری ابن حجر ج ۱۲ ص ۱۲۹ . التمهید ابن عبد البر ج ۲۲

ص ۱۵۴ و ...

به علاوه همین ابوبکر بود که می گفت: "مرا رها کنید و از من دست بردارید و با وجود علی علیه السلام در میان شما، من سزاوار این مقام نیستم."^۵

شاه: در این صورت به چه جهت ما این سه نفر را بزرگ می شماریم و برای آنها احترام قائلیم؟!

وزیر: به جهت متابعت از پدران و نیاکان شادروان خودمان می باشد.

علوی: اعلیحضرت! از آقای وزیر سوال بفرمایید آیا انسان باید از حق پیروی کند یا از پدران و اقوام خود؟! ... این عمل مصداق این آیه ی کریمه می باشد که می فرماید: « مشرکان گفتند: پدران ما همین راه را رفتند و ما نیز از آنها پیروی می کنیم. سوره ی زخرف آیه ی ۲۲ »

ملکشاه: چنانچه این سه نفر هیچکدام خلیفه ی پیامبر صلی الله علیه و آله نبودند، پس در این صورت چه کسی خلیفه ی رسول الله (ص) است؟

علوی: تنها خلیفه ی برحق رسول خدا صلی الله علیه و آله همانا امیرالمؤمنین حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام است و آن به این علت است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به دستور خدا ایشان را خلیفه و جانشین بعد از خود قرار داد.

۵. تفسیر القرطبی ج ۱ ص ۲۷۲. تفسیر رازی ج ۲۳ ص ۱۱۷. البداية النهایة ابن کثیر ج ۵ ص ۲۶۹ و ...

چنانکه در بسیاری از جاها و مناسبت‌های گوناگون به این معنی آشکارا تصریح فرموده است. از آن جمله زمانی بود که مردم را در محلی به نام غدیر خم جمع کرد و دست علی علیه السلام را گرفته بلند نمود و خطاب به مسلمانان فرمودند: « هر کس که من مولا و صاحب اختیار او هستم، این علی علیه السلام نیز مولا و صاحب اختیار اوست. »... حضرت سپس از روی منبر به زیر آمد و به جمعیت مسلمانان که تعداد ایشان در آن وقت بنابر نقل تواریخ بیش از یکصد و بیست هزار نفر بود فرمودند: « مسلمان‌ها بیایند و علی علیه السلام را به نام امیرالمؤمنین بخوانند و بر او سلام کنند. »... از جمله ی آنها ابوبکر و عمر بودند که به حضور مولا علی؛ آمدند و با لقب امیرالمؤمنین بر آن حضرت سلام کردند و عمر گفت: " خوشا باد تو را ای فرزند ابوطالب! تو از هم اکنون مولای من و تمام مؤمنین بوده و خواهی بود."

شاه خطاب به وزیر: آیا سخنان علوی صحت دارد؟

وزیر: آری! مفسران و تاریخ‌نویسان آن را نوشته‌اند.^۶

ملکشاه: بسیار خوب، مطلب دیگری را عنوان نمایید...

۶. مسند احمد ج ۱ ص ۸۴ و ج ۴ ص ۲۸۱. سنن ابن ماجه ج ۱ ص ۴۵. فتح الباری ابن حجر ج ۷

ص ۶۱ و ...

علوی: سنی ها می گویند: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در نبوت و رسالت خویش شک و تردید داشته است!

عباسی: خیر! هرگز چنین نیست. این دروغ است، یک دروغ شاخدار!

علوی: آیا شماها روایت نکرده اید که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است:

« هر زمان که جبرئیل در زمان نزول وحی بر من درنگ می کرد گمان می کردم که بر عمر بن خطاب نازل شده است. ^۷؟! « با توجه به اینکه در آیه های بسیاری از قرآن وارد شده است که خداوند بر رسالت و نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم از حبیب و رسول خود عهد و پیمان گرفته است...

شاه با ناراحتی گفت: این عین کفر است! در این صورت ما چگونه به پیامبری که خود به رسالتش شک و تردید داشته ایمان داشته باشیم؟!... بسیار خوب؛ مطلب دیگری را عنوان نمایید.

علوی: عامّه به شخص خاتم الأنبياء صلی الله علیه و آله و سلم نسبتهای ناروایی می دهند که اینگونه نسبتها را به افراد عادی دادن هم جایز نیست.

عباسی: مثلا چه نسبتهایی؟!

۷. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۱۲ ص ۱۷۸ . الاستغاثه علی بن محمد ج ۱ ص ۱۳۶

علوی: مثلاً می گویند که سوره عبس در شأن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شده است؛^۸ آنجا که قرآن می فرماید: «عبوس گشت و پشت نمود وقتی که آن پیرمرد نابینا به حضورش آمد. سوره ی عبس آیه ی ۲۱»

عبّاسی: این چه اشکالی دارد؟

علوی: اشکال آنجاست که خداوند متعال در باره ی پیامبر خود می فرماید:

«همانا ای رسول الله! تو خُلق عظیم و بزرگی داری. سوره ی قلم. آیه ی ۴» و نیز می فرماید: «ما تو را تنها رحمتی برای عالمیان برانگیخته ایم. سوره ی انبیاء آیه ی ۱۰۷» آیا این معقول است پیامبری که خدا او را صاحب خُلق عظیم و رحمت برای عالمیان معرفی کرده ، آن رفتار ناهنجار و غیر انسانی را نسبت به یک فرد مسلمان و نابینا روا بدارد؟!

ملکشاه: خیر! ... خودتان بفرمایید این سوره در باره ی چه کسی نازل شده است؟

علوی: در روایات صحیحی از اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که قرآن در خانه ی ایشان نازل شده آمده است که شأن نزول این سوره درباره ی «عثمان بن عفّان» بوده؛ هنگامی که «ابن امّ مکتوم» عاجز و نابینا بر او وارد شد،

۸. سنن ترمذی ج ۵ ص ۱۰۳. فتح الباری ج ۸ ص ۵۳۱. تفسیر قرطبی ج ۱۹ ص ۲۱۱ و ...

عثمان به او رو ترش کرد و روی خود را از او برگردانید... مشهور در نزد ما این است که این داستان را برخی از راویان وجدان فروخته به رسول الله ﷺ نسبت دادند تا دامن عثمان را از آن لکه پاک نمایند!

شاه: مطلب دیگری را مطرح نمایید...

عبّاسی: دلیل شما بر بی ایمانی ابوبکر چیست؟

علوی: او در بسیاری از مناسبتها به رسول خدا ﷺ خیانت کرد؛ از جمله تخلف و سرپیچی از دستور پیامبر (ص) مبنی بر ماندن در سپاه اسامه... و خداوند در قرآن می فرماید: « هرکسی از خدا و رسولش مخالفت ورزد محققا آشکارا گمراه شده و به ضلالت رفته است. سوره ی احزاب آیه ی ۳۶ ». علاوه بر این همانطور که در قبل گفته شد، حضرت رسول ﷺ کسانی را که در سپاه اسامه شرکت نکردند لعن فرموده است که ابوبکر و عمر از آن دسته اند. آیا پیامبر ﷺ آدم مؤمن را لعنت می کند؟! مسلّم نه.

شاه: در این صورت علوی راست می گوید که ابوبکر ایمان نداشته است.

وزیر: ما سنی مذهبیم برای این مخالفت ابوبکر دلیل داریم و آن را تفسیر و توجیه می کنیم.

شاه: مگر تأویل و تفسیر | یک کار اشتباه | می تواند این مشکل را حل کند؟! ما اگر این راه را باز کنیم و هیر چیزی را که باب میل ما نبوده به رأی خودمان تفسیر و توجیه کنیم، در این صورت برای هر جنایتکار و خطا پیشه ای فتح بابی نموده ایم و آنها برای جنایات خود توجیهاتی خواهند ساخت. فرد دزد خواهد گفت: من دزدی کردم چون فقیر بودم. مشروب خوار می گوید: من شراب خوردم چون ناراحتی داشتم. زناکار چنین و چنان خواهد گفت و همینگونه سایر مجرمان... و بدین ترتیب نظام جوامع بشری و اسلامی به هم خورده، مردم بر ارتکاب گناه و معصیت جسور و گستاخ تر خواهند گردید. خیر! هرگز توجیه و تفسیر معنایی ندارد!

عباسی با صدای بریده اظهار داشت: راجع به عمر و بی ایمانی او چه دلیلی دارید؟

علوی: دلیل های بی شمار! یکی از آنها همین دلیل فوق و تخلف او از شرکت در سپاه اسامه که برای ابوبکر نیز ذکر کردیم و دیگری تصریح خود عمر نسبت به بی ایمانی خویش.

عباسی با تعجب: این تصریح در کجاست!؟

علوی: در آنجایی که آشکارا گفت: " به اندازه ی روز حُدیبیّه تا این حد به پیامبری محمد ﷺ شک نکرده بودم!! " و این سخن او بالاترین دلیل است بر اینکه او همیشه در نبوّت و پیامبری رسول اکرم ﷺ شک و تردید داشته است. لکن این شکّ او در روز حدیبیّه زیادت‌ر و قوی‌تر از شک‌های دیگرش بوده است. اکنون آقای عبّاسی! شما را به خدا سوگند می‌دهم به من بگو کسی که در نبوّت و پیامبری حضرت محمد ﷺ شک داشته باشد، آیا این شخص ایمانی دارد و آیا شما او را مؤمن میدانید؟!

در اینجا عبّاسی خاموش ماند و سر خود را به زیر انداخت.

شاه خطاب به وزیر: آیا صحیح است که عمر چنین چیزی گفته؟!

وزیر: آری قربان! برخی راویان آن را نقل کرده‌اند...

عبّاسی: اعلیحضرت تأمل بفرمایند و از عقیده ی خود برنگردند. این علوی دروغگو شما را فریب ندهد!

شاه با عصبانیت خطاب به عبّاسی: وزیر ما « نظام الملک » سخنان آقای علوی را تصدیق می‌کند و گفته‌های عمر در کتابهای عامّه ثبت و

۹. صحیح ابن حبان ج ۱۱ ص ۲۲۴. الدر المنثور سیوطی ج ۶ ص ۷۷. تاریخ مدینه دمشق ابن عساکر

ج ۵۷ ص ۲۲۹ و ...

ضبط شده در حالی که این نفهم [اشاره به عباسی] ادعا می کند علوی دروغگو است! آیا این عین عناد نیست؟!

سکوت مرگباری بر مجلس سایه افکند و لحظات حسّاس و سختی بر عباسی می گذشت...

بالاخره عباسی خود را جمع و جور کرد و رو به علوی کرد ...

عباسی: آقای علوی! شما ادعا می کنید عثمان قلباً ایمان نداشت درحالیکه پیامبر ﷺ دو تن از دختران خود - رقیه و امّ کلثوم - را به ازدواج او درآورد و دامادی وی را بر خویشان پذیرفت^{۱۰}.

۱۰. با توجه به تحقیقات به عمل آمده نشان می دهد که رقیه و امّ کلثوم، ربیبه ی پیامبر اکرم ﷺ بوده اند نه دختران آن حضرت. (ربیبه به دختر همسر (زوجه) گفته می شود. در قرآن و منابع فقهی اسلامی ربیبه از محارم ناپدری بوده و ازدواج ناپدری با او حرام است.)

بررسی: اولاً آنها از دختران « هاله » خواهر خدیجه ی کبری رضی الله عنها می باشند و هنگامی که شوهر هاله از دنیا رفت، آن دختران تحت سرپرستی خدیجه ی کبری رضی الله عنها قرار گرفتند و بعد از اینکه پیامبر اکرم ﷺ با خدیجه ی کبری رضی الله عنها ازدواج کرد، هاله هم از دنیا رفت؛ در نتیجه این دو دختر پیش حضرت خدیجه ی کبری رضی الله عنها بزرگ شدند و از دختران خدیجه ی کبری رضی الله عنها نمی باشند. ثانیاً بنا به روایات حضرت خدیجه ۳ یا ۵ یا ده سال قبل از بعثت با پیامبر اکرم ﷺ ازدواج کرده؛ حال چگونه می شود که رقیه و خواهرش از خدیجه ی کبری رضی الله عنها به دنیا آمده باشند و قبل از بعثت هم ازدواج کرده باشند؟! ثالثاً دولابی از علماء عامّه در کتاب المواهب اللدنیة ج ۱ ص ۱۹۷ می نویسد: « عثمان خلیفه ی سوم با رقیه در زمان جاهلیت ازدواج کرده است.» اینها همه نشان می دهد که آن رقیه و امّ کلثومی که عثمان با آنها ازدواج

علوی: شیعه معتقد است که آن سه نفر به ظاهر مسلمان بوده اند و حضرت ختمی مرتبت هرکسی را که شهادتین بر زبان می راند، هرچند که منافق واقعی بود؛ می پذیرفت و با آنها مانند سایر مسلمان ها رفتار می نمود و موضوع وصلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با آنها نیز از همین قبیل بوده است... علاوه بر اینها، دلایل بسیاری بر عدم ایمان عثمان وجود دارد و همین بس که مسلمانان از جمله صحابه ی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر علیه او شوریدند و وی را به قتل رسانیدند و شما خودتان از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کنید که فرمودند: «اُمَّت من بر خطا و اشتباه اجتماع نمی کنند.» آیا مسلمانان که صحابه نیز در میان آنان بودند، بر قتل یک مؤمن اجتماع کرده و همگام می شوند؟! در حالیکه آنها اهل قرآن بودند و می دانستند که قتل مؤمن کیفر نابخشودنی دارد و خداوند در سوره ی نساء آیه ی ۹۳ می فرماید: « هرکس مؤمنی را عمدی بکشد، کیفر او آتش جهنم

کرده از فرزندان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نبوده اند. **رابعاً** صدیقه ی کبری حضرت فاطمه ی زهرا علیها السلام در خطبه ی فدکیه که می توان از آن به معجزه ای یاد کرد که حضرت با آن در مقابل ابوبکر به استدلال پرداخته در وصف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: « ... پس اگر او را احترام و گرمی بدارید، او را می یابید که پدر من است و نه پدر زنانان و برادرِ عمو زاده ی من { حضرت علی علیه السلام } است و نه برادر مردانتان...» اگر رقیه و امّ کلثوم از دختران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودند، به تحقیق عثمان برای این سخن، به حضرت فاطمه ی زهرا علیها السلام اعتراض می کرد و می گفت: نه تنها پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پدر تو است، بلکه پدر دو همسر من نیز می باشد. در حالی که عثمان چنین اعتراضی نکرده است. « خلفیات کتاب مأساة الزّهرا، ج ۱ ص ۵۱۱ »

است که در آن عذاب جاویدان خواهد داشت و خداوند بر او خشم و لعن کند و عذاب بسیار شدید در انتظار او خواهد بود.»

عثمان اگر مؤمن بود، مسلمانان او را نمی کشتند... همچنین او ابوذر غفاری که از صحابه ی بزرگ پیامبر ﷺ بود را به رِبْذَه که یک زمین خشک و بی آب و علف است تبعید نمود تا بالاخره آن صحابی جلیل القدر در رِبْذَه تشنه و گرسنه از دنیا رفت و حال آنکه عثمان در همان وقت بیت المال مسلمین را چپاول و تاراج خود و امویان خویش قرار داده بود^{۱۱}...

و این در حالیست که رسول اکرم ﷺ در طی سخنانی فرموده اند:

« یا علی! جنگ با تو جنگ با من و پیروی از تو همانا پیروی از من است^{۱۲}. »

« علی با حق و حق با علی است و حق همواره بر مدار علی می چرخد^{۱۳}. »

۱۱ . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۱۹۱ . الطبقات الکبری ابن سعد ج ۳ ص ۶۴ . تاریخ الاسلام ذهبی ج ۳ ص ۴۳۲ و ...

۱۲ . تفسیر آلوسی ج ۲۶ ص ۱۵۱ . المناقب خوارزمی ص ۱۲۹ و ...

۱۳ . مجمع الزوائد هیثمی ج ۷ ص ۲۳۵ . تاریخ بغداد ص ۱۴ و ۳۲۲ . الامامة و السیاسة ابن قتیبہ دینوری ج ۱ ص ۷۳ و ۹۸ و ...

حال باید پرسید آیا کسانی که تخلف از دستورات رسول الله ﷺ را نمودند مؤمن و اهل بهشتند؟! ...

شاه خطاب به وزیر: آیا مطالب علوی صحت دارد و این کتابها و مدارک ادعای او را ثابت می کنند؟!

وزیر: بلی قربان! ...

عبّاسی: اعلیحضرت به این علوی بفرمایید چنانچه این خلفا مؤمن و مسلمان نبوده اند، پس چگونه مسلمانها آنها را خلیفه می دانند و از ایشان پیروی می نمایند؟

علوی: اولاً تمام مسلمان ها اینان را خلیفه نمی دانند و تنها این سنیان هستند که آنها را قبول دارند. ثانیاً؛ اینها که ایشان را خلیفه می دانند دو دسته اند. یک دسته آنانند که جاهلند و نمی دانند و دسته ی دیگر لجوج و معاند. آنهایی که جاهل هستند، از خباثت و حقیقت باطنی خلفایشان بی خبرند و معتقد هستند که آنها افرادی پاک و مؤمن می باشند و اما آنهایی که عناد و دشمنی دارند، چون بر لجاجت خود پافشاری می کنند، زیر بار هیچ دلیل و برهانی نمی روند. همانگونه که خداوند در باره ی آنها

می فرماید: « هرگونه دلیل و معجزه ای را که ببینند ایمان نخواهند آورد.^{۱۴}»

... یکی از اشتباهات و خطاهای سنی مذهبیان این است که از حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام پیروی نکردند و دیگران را بر او مقدم داشتند.

عبّاسی: دلیل اشتباه آنها چیست؟ ... علی بن ابی طالب علیه السلام به علت اینکه کم سن و سال بود اهلّیت خلافت را نداشت، در صورتی که ابوبکر مردی مسن و سالخورده بود. علاوه بر آن علی بن ابی طالب علیه السلام بزرگان و گردنکشان عرب را در جنگها کشته بود و عرب دل خوشی از او نداشت در حالی که ابوبکر اینطور نبود.

علوی: ... آیا مردم در تعیین افراد لایق و صلاحیت دار، از خدا و رسولش داناتر و فهمیده تر هستند؟! ... مگر خدا نمی فرماید: « زمانی که خدا و رسولش حکمی را صادر کنند و امری را اختیار نمایند، هیچ مرد مؤمن و زن مؤمنه ای حق ندارد در برابر حکم آن بایستد و خودسرانه عمل کنند و هرکس از فرمان خدا و رسولش سرپیچی نماید، یقیناً و به طور آشکار گمراه گردیده است.^{۱۵}» ... معنای ایراد شما این است که خدا، مولا علی علیه السلام را کاملاً نمی شناخت و نمی دانست که شرایط خلافت در او

۱۴. سوره ی اعراف آیه ی ۱۴۶

۱۵. سوره احزاب آیه ی ۳۶

جمع نیست؛ با وجود این وی را خلیفه نمود. و این همان کفر صریح و آشکار است!

... اهلّیت و صلاحیت خلافت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بسیار است از جمله:

اولاً با توجه به آیه ی ابلاغ در روز غدیر، آیه ی ولایت، آیه ی تطهیر، آیه ی مباحله، آیه ی انذار، حدیث سفینه، حدیث سدّ اللباب، حدیث منزلت، حدیث ردّ شمس و ... که اگر بخواهیم همه را بیان کنیم، خود چند جلد کتاب خواهد شد و باید دانست که خدا و رسولش او را به این سِمَت برگزیده اند. **ثانیا** او از تمام صحابه مطلقاً اعلم و داناتر بود چنانچه که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: «من شهر علم و حکمتم و علی علیه السلام باب آن است. هر آنکس که طالب شهر علم و حکمت باشد، باید از باب آن وارد شود.^{۱۶}»

... و خود آن حضرت فرمود: «پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هزار باب از علم به من آموخت که از هر بابی هزار باب دیگر گشوده می شود.^{۱۷}» در حالیکه ابوبکر می

۱۶ . ذخائر العقبی طبری ص ۷۷ . الاستیعاب ابن عبد البر ج ۳ ص ۱۰۲ . میزان الاعتدال ذهبی ج ۴ ص ۳۶۶ و ...

۱۷ . جواهر المطالب ابن دمشقی ج ۱ ص ۱۷۵ . البدایة و النهایة ابن کثیر ج ۷ ص ۳۹۶ . میزان الاعتدال ج ۲ ص

۴۸۲ و ...

گفت: « مرا از این منصب (خلافت) کنار بگذارید؛ زیرا با وجود علی علیه السلام در میان شما، من شایسته ی این مقام نیستم^{۱۸}. »

و عمر در بیشتر از هفتاد مورد گفت: « اگر علی علیه السلام نبود، به تحقیق عمر به هلاکت می رسید^{۱۹}. » و یا می گفت: « یا ابا الحسن! خدا مرا با هیچ مشکلی برخورد ندهد که تو در آنجا حضور نداشته باشی^{۲۰}. » و همگی اینها دلالت بر عدم لیاقت و جهل و نادانی آنها به احکام دین دارد. **ثالثاً** علی علیه السلام هرگز معصیت خدا را نکرده است و برای هیچ بتی سجده نکرده در حالیکه آن سه نفر خدا را معصیت کرده اند و بت ها را سجده می کرده اند. جدای از این، عمر و ابوبکر در بسیاری موارد دیگر نیز بنای مخالفت با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را گذاشته و در برابر حضرت و اهل بیت پاکشان موضع گیری می کردند...

وزیر: ما این را از خود آقای علوی می پرسیم که مقصود ایشان از مخالفت آنها با پیامبر چیست؟

۱۸. پاورقی صفحه ی ۱۴

۱۹. منهاج السنه ج ۶ ص ۴۵. عمر بن الخطاب ص ۱۵۱. تفسیر رازی ج ۱۰ ص ۱۰۲ و ...

۲۰. انساب الاشراف بلاذری ص ۱۰۰. تذکرة الخواص ابن جوزی ص ۱۳۷. کنز العمال ج ۵ ص ۸۳۲ و ...

علوی: برای نمونه، سرپیچی عمر در صلح حدیبیه و اعلام شکش در نبوت پیامبر ﷺ که قبلاً ذکر شد^{۲۱}...

همچنین رفتار خصمانه ی آن دو نسبت به دخت گرامی پیامبر ﷺ و بانوی دو جهان حضرت فاطمه ی زهرا^{علیها السلام} و عداوت ها و اذیت هایی که نسبت به آن بانوی گرامی از خود نشان دادند و...

شاه: ... شما در سخنانتان اشاره کردید که ابوبکر و عمر دشمنی و خصومت هایی نسبت به فاطمه ی زهرا^{علیها السلام} داشتند؛ بفرمایید آن اذیتها چه بود؟

علوی: زمانی که ابوبکر { در سقیفه با اجماع چند نفر خود را خلیفه خواند و { با زور و تهدید و نیروی شمشیر از مردم برای خود بیعت گرفت، عمر را با قَنَفْذ و خالد بن ولید و ابو عبیده ی جراح و عدّه ی

۲۱. پیرو رؤیای صادق و وحیی که بر پیامبر(ص) شده بود، آن حضرت و یارانش برای انجام مراسم حج به مکه می رفتند... کفار قریش با تجهیزات جنگی در برابر حضرت قرار گرفتند و طی سخنانی با حضرت رسول الله ﷺ و با احساس خطر کردن، پیشنهاد صلح کردند. پیامبر ﷺ نیز پذیرفتند و قرار شد مسلمانان سال بعد به مکه آمده و به مدت سه روز خانه ی خدا در اختیار مسلمانان باشد و قریش از آنها کناره بگیرند. در این هنگام عمر با حالت عصبانیت در برابر پیامبر اکرم ﷺ ایستاد و با خشونت گفت: مگر نگفته بودی ما به مکه می رویم، پس چطور شد خلافت درآمد؟! مگر تو پیامبر خدا نیستی؟! تو خود را راستگو می دانی؟! پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: آیا تعیین زمان کرده بودم؟ عمر گفت: نه. حضرت فرمودند: پس آنچه گفتم صحیح بوده و انشاءالله به مکه خواهیم رفت و تعبیر خواب واقع خواهد شد. پس از آن عمر به سوی ابوبکر رفته و از سر اعتراض همین سخنان را به او نیز گفت...

صحیح بخاری ج ۳ ص ۱۸۲. السنن الکبری ج ۹ ص ۲۲۰. صحیح ابن حبان ج ۱۱ ص ۲۲۴ و ...

دیگری از منافقین و اوباش، جهت گرفتن بیعت اجباری برای خود به سوی خانه ی علی علیه السلام و فاطمه ی زهرا علیها السلام روانه کرد. در آنجا عمر مقداری هیزم در برابر خانه ی فاطمه علیها السلام انباشته نمود و با ارباب و تهدید، در را به آتش کشید و این همان دری بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله هر وقت می خواست از آن داخل شوند می فرمودند: « السّلام علیک یا اهل بیت النّبوة. » و حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله تا اذن دخول نمی گرفتند وارد خانه ی ایشان نمی گردیدند. وقتی فاطمه ی زهرا علیها السلام پشت در آمدند تا از ورود عمر و دار و دسته اش ممانعت کنند، عمر آنچنان حضرت را بین در و دیوار فشار داد که صدیقه ی طاهره فاطمه ی زهرا علیها السلام بر اثر این ضربه و فشار، فرزند خود محسن را که به آن باردار بود سقط کرد و میخ در به سینه اش فرو رفت... با این جنایت عظیمی ناله ی حضرت بلند شد و فریاد برآورد:

« ای پدرجان! یا رسول الله! بنگر که بعد از تو از دست پسر خطاب (عمر) و پسر ابی قحافه (ابوبکر) چه بر سر ما می آید! »

در این هنگام عمر به دار و دسته اش دستور داد فاطمه ی زهرا علیها السلام را بزنند که با فرمان او تازیانه ها بر آن پاره ی تن رسول خدا صلی الله علیه و آله باریدن گرفت و آنقدر حبیبی ی خدا صلی الله علیه و آله را زدند که بدن نازنینش را مجروح و خون آلود ساختند... || در آن هنگام امیرالمؤمنین علی علیه السلام گریبان عمر را گرفته و

ضرباتی را بر او کوبید و او را کشید و بر زمین زد و به او گفت: ای پسر صَحَّاک! قسم به آنکه محمد صلی الله علیه و آله را به پیامبری مبعوث نمود، اگر نبود مقدری که از طرف خداوند گذشته و عهدی که با رسول الله صلی الله علیه و آله بستم، تو خود می دانستی که جرأت ورود به خانه ی مرا نداری... ||

از آن پس حضرت صدیقه ی طاهره علیها السلام همیشه بیمار و علیل و غمگین بود تا پس از روزهایی چند و در اثر همین ضربات، به شهادت رسید و عمر بن خطاب به دستور ابوبکر باعث مرگ آن حضرت گردید^{۲۲}... پیامبر اکرم در چندین حدیث فرموده است: « خدا با خشنودی فاطمه علیها السلام خشنود و با خشم و غضب او غضبناک می گردد^{۲۳}. » و این در حالی است که تاریخ نویسان نیز آورده اند که بعد از این ماجراها حضرت در حالی که بر آن دو نفر غضبناک و از آنها ناراضی بود، از دنیا رحلت فرمودند و به شهادت رسیدند^{۲۴}.

۲۲. الامامة و السیاسة ج ۱ ص ۱۹. من حياة الخليفة عمر بن خطاب ص ۳۰۷. المعيار و الموازنة اسکافی ص

۲۳۲. عقد الفرید ابن عبد البر ج ۳ ص ۶۳ و ...

۲۳. صحیح بخاری ج ۴ ص ۲۱۰. صحیح مسلم ج ۷ ص ۱۴۱. کنز العمال ج ۱۲ ص ۱۱۱ و ...

۲۴. من حياة الخليفة عمر بن الخطاب الكبرى ص ۱۳۷. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۵۷ و ج ۶ ص

۴۹ و ...

و دلیل بر صحت گفتارم این است حضرت فاطمه ی زهرا^{علیها السلام} به امیرالمؤمنین علی^{علیه السلام} وصیت فرمودند تا ابوبکر و عمر و تمام آن کسانی که نسبت به او ظلم و ستم روا داشته اند، در تشییع جنازه اش شرکت نمایند و بر او نماز نخوانند و شبانه او را دفن نمایند و قبر او را علی^{علیه السلام} چنان مخفی بدارد تا حتی بر سر تربتش نیز حاضر نگردند و امیرالمؤمنین علی^{علیه السلام} نیز چنین کردند^{۲۵}.

شاه خطاب به وزیر: آیا این حرف ها صحت دارد؟!!

وزیر: آری قربان! در کتابهای تاریخ دیده ام که صحت گفته های علوی را گواهی می دهد.

علوی: به همین دلایل است که شیعه، ابوبکر و عمر را هرگز قبول نداشته و از آنها تبرّی و بیزاری می جوید....

حضرت رسول الله^{صلی الله علیه و آله و سلم} بر طبق روایتی که حتی در کتابهای حدیثی عامّه نیز آمده به دستور خداوند متعال شخصاً خلفای بعد از خود را معین فرموده اند. چنانچه می فرمایند:

۲۵. صحیح بخاری ج ۵ ص ۸۲. صحیح مسلم ج ۵ ص ۱۵۴. فتح الباری ج ۷ ص ۳۷۸. السنن الکبری بیهقی ج ۴ ص ۲۹. صحیح ابن حبان ج ۱۱ ص ۱۵۳ و ...

« تمام خلفا و جانشینان من به تعداد نُقبای^{۲۶} بنی اسرائیل دوازده نفرند و تماماً از قریش می باشند^{۲۷}. »

شاه خطاب به وزیر: آیا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین مطلبی را فرموده است؟

وزیر: بلی قربان!

شاه: آن دوازده نفر کدامند؟

عبّاسی: چهار نفر از آنها مشخص هستند و عبارتند از ابوبکر، عمر، عثمان و علی رضی الله عنهم.

شاه: بقیه کدامند؟!

عبّاسی: در بقیه میان علماء اختلاف نظر وجود دارد.

شاه: آنها را نام ببرید.

عبّاسی خاموش ماند و نتوانست جوابی بدهد.

۲۶. از نظر لغوی، جمع « نقیب» به معنای سالار، پیشوا، رئیس، سرپرست گروه، سردسته، بزرگ‌تر و کسی است که معرفت به احوال مردم داشته باشد.

۲۷. صحیح بخاری ج ۸ ص ۱۰۵ . صحیح مسلم ج ۶ ص ۳ . مسند احمد ج ۵ ص ۹۳ . سنن ابی داوود ج ۲ ص ۳۰۹ و ...

علوی: اعلیحضرت! بر طبق نوشته ی عامّه پیامبر اکرم ﷺ ایشان را معرفی فرموده و من یک یک آنها را برایتان نام می برم. ایشان عبارتند از: علی و حسن و حسین و علی و محمد و جعفر و موسی و علی و محمد و علی و حسن و مهدی علیهم الصّلاة و السّلام^{۲۸}.

شاه خطاب به عباسی: در این صورت چرا شما حقایقی را که نزد ما سنّی ها ثابت شده است را منکر می شوید؟!

عبّاسی: از ترس اینکه مبادا اعتقادات عوام مردم متزلزل شده و به شیعه گرایش پیدا کنند.

علوی: پس در این صورت تو آقای عبّاسی! مصداق بارز این آیه ی شریفه خواهی بود که می فرماید: « آن کسانی که آیات و دلایل روشنی را که ما جهت هدایت خلق فرستادیم کتمان نموده { و پنهان می دارند } پس از آنکه برای مردم در کتاب آسمانی بیان کردیم؛ آنها را خدا لعن می کند و نیز جنّ و انس و فرشتگان آنها را لعن می کنند^{۲۹}». و بدین ترتیب لعنت خدا شامل حال تو شد!...

۲۸ . ینابیع المودة قندوزی ج ۳ ص ۲۸۱ . غایة المرام ج ۲ ص ۱۶۲ . شرح احقاق الحق ج ۱۳ ص ۴۹ و

...

۲۹ . سوره ی بقره آیه ی ۱۵۹

... و من اکنون گواهی می دهم چنانچه عباسی بر همین منوال و اعتقاد
بمیرد، مسلماً اهل جهنّم خواهد بود!

شاه: شما از کجا فهمیدید که او اهل جهنّم است!؟

علوی: از رسول خدا ﷺ روایت شده فرمودند:

« کسی که بمیرد و امام زمان خود را نشناسد، بسان جاهلیّت قبل از
اسلام مرده است.^{۳۰} » اعلیحضرت از عباسی سؤال بفرمایید که امام زمان
او چه کسی است؟

عباسی: این حدیث از پیامبر ﷺ نرسیده.

شاه خطاب به وزیر: آیا این حدیث صحت دارد و از پیامبر ﷺ روایت
شده است؟

وزیر: بلی قربان! روایت شده است.

۳۰. این حدیث شریف را بیش از هفتاد تن از محدّثین و مفسّرین عامّه در کتبشان ذکر کرده اند. برای
نمونه صحیح بخاری ج ۸ ص ۸۷. صحیح مسلم ج ۶ ص ۲۱. سنن نسائی ج ۷ ص ۱۲۳. مسند احمد
ج ۴ ص ۹۶ و ...

در اینجا شاه غضبناک شد و با حالت خشم گفت: عباسی! من تاکنون تو را شخصی موثق و مورد اعتماد می دانستم، ولی حالا دروغ و تزویر تو بر من آشکار گردید!

عباسی: ولی قربان! من امام زمان خود را می شناسم!

علوی: او چه کسی است؟

عباسی: او اعلیحضرت همایونی است!

علوی: اعلیحضرت مستحضر باشند که این شخص آدمی دغلكار و دروغگو است و این مطالب را صرفاً جهت تملق و چاپلوسی اظهار میدارد!

شاه: آری! می دانم که سخنان او عاری از حقیقت است و من خودم را بهتر می شناسم که صلاحیت این را ندارم امام زمان مردم باشم...

آنگاه پادشاه رو به حاضرین کرد و گفت: آقایان! نتیجه ای که از این مذاکرات و گفتگوها روی هم رفته در این مدت سه روزه به دست آورده ام و هیچگونه نقطه ی ابهامی برایم باقی نگذاشته، آن است که ثابت و مُبرهن شد تنها مذهب حق همان مذهب شیعه است. تمام گفته هایشان منطقی و اعتقاداتشان صحیح و حقیقت محض است... من اکنون

تشیّع خود را رسماً به همه اعلام می دارم و هرکس خواست با من و در کنار من باشد، با کمال شهامت تشیّع خود را اعلام کند...

پس از سخنان شاه، نظام الملک وزیر نیز از جا برخاست و اظهار داشت: اینجانب از مدت‌ها پیش صحت و حقانیت مذهب تشیّع در نزد من ثابت شده بود و اذعان می دارم تنها مذهبی که همیشه مورد قبول من بوده و هست همانا مذهب استوار تشیّع می باشد. اینک من نیز تشیّع خود را اعلام می دارم.

سپس وزیر و رجال مملکت حاضر در آن مجلس که قریب به هفتاد نفر بودند به مذهب شیعه ی اثنی عشری درآمدند و رفته رفته در سراسر کشور عدّه ی کثیری از مردم مذهب شیعه را انتخاب نمودند... اما از آنجایی که حق و حقیقت همیشه قربانی تعصبات کورکورانه و ناروای مردم نادان و نابخردان بوده و هست، برخی از علمای متحجّر و معاند عامّه پرچم دسیسه چینی را به دست گرفته و توطئه ها را آغاز نمودند تا آخر الامر به تحریک همین معاندین، نظام الملک وزیر را در دوازدهم ماه مبارک رمضان سال ۴۵۸ به شهادت رساندند و پس از او به فاصله ی

کوتاه که گفته می شود چیزی در حدود هجده روز بود، ملکشاه را نیز با یک نقشه ی طراحی شده به شرف شهادت نایل کردند...!

بارالها! روح آن دو رادمرد را شاد و با ارواح شهدا و تمام کسانی که در راه نیل به حق و رستگاری فدای تو گشته اند همدم و محشور فرما و همه ی آنان را بر خوان نعمت مولا امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام میهمان کن.

آمین.

یادمان غدیر ۱۴۰۰

۱ . مؤتمر علماء بغداد ص ۴۷ . المناظرات بین فقهاء السنه و فقهاء الشيعه، مقاتل بن عطيه ص ۱۴ .

موافق الشيعه ج ۳ ص ۹۲ . المومترات الثلاثه ص ۱۵